

## بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمروبن کلثوم

دکتر امیرعباس عزیزی فر\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

دکتر مجید محمدی

استادیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

مینا قبادی\*\*

### چکیده

این پژوهش، که به روش اسنادی- تحلیلی با مطالعه کتابخانه‌ای به انجام رسیده است، در پی این آن است تا با بررسی رجزهای حماسی در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) و شعر حماسی عمروبن کلثوم تغلیبی به وجوه اشتراک و افتراق محتوایی و زبانی دو شاعر در زمینه رجز بپردازد. عمروبن کلثوم صاحب یکی از مملقات عصر جاهلی است؛ همان مملقاتی که بازگوکننده آداب و سنن کهن ملی اعراب و آمیزه‌ای است از حکایت، تاریخ، عشق و حماسه. در مملقات علاوه بر وصف، فخر و حماسه، می‌توان اطلاعاتی را در مورد جنگهای مشهور عرب یافت که مبتنی بود بر جنگها و یورشهای قبیله‌ای. مسئله محوری پژوهش این است که از چه جهت یا جهاتی این دو شاعر در رجزگویی به هم نزدیکند؛ چه عنصر یا عناصری در رجزهای آن دو حضور دارد و بوم و اقلیم در کیفیت رجز آنها تا چه اندازه مؤثر است. پس از بررسی دریافتیم که زبان دو شاعر بویژه فردوسی در گزارش رجزهای رستم از جهت ادبی اُفت محسوسی دارد و جنبه بلاغی کمی در زبان او دیده می‌شود. از جهت بلاغی «کنایه» محور مشترک دو شاعر است؛ اما عناصر بومی و اقلیمی در کیفیت رجز آنان مؤثر بوده است؛ چنانکه چشم‌انداز وسیع محیطی و جغرافیایی که از ویژگیهای ذاتی حماسه است در شعر عمروبن کلثوم دیده نمی‌شود. از یازده مورد اغراض رجزی که بررسی شد، دو شاعر در هفت مورد

۱۰۹



دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۵، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۱/۲۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۲/۲۱

\*نویسنده مسئول: a.azizifar@razi.ac.ir

\*\* کارشناس ارشد گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

برمنشی، بیان قدرت و شرح رفتار پهلوانی، نازش به نژاد و خاندان، دغدغه ننگ و نام، تحقیر و بیان کهنتری رقیب، تضعیف روحیه و تهدید و ارباب با هم مشترکند و در چهار مورد پند و اندر، مرگ ناهراسی، سازش ناپذیری و ستم‌ستیزی و تفاخر به خیل با هم اختلاف دارند.

کلیدواژه‌ها: حماسه، رجز، شاهنامه، رستم، عمر بن کلثوم.

### ۱. مقدمه

شاهنامه سراسر حدیث پهلوانی و نام‌آوری، و پردازشگر گفتگوهایی است که زمینه‌ساز رجزخوانی و درنهایت نبرد دو قهرمان است. فردوسی گزارشگر بزرگترین و سترگترین حماسه ملی ایرانیان، ضمن توصیف صحنه‌های حماسی، بنا به اقتضای داستان در لابه-لای گزارش داستان و شرح رفتار دلاوران به بیان رجزهای پهلوانان و هم‌وردان نیز پرداخته است؛ چرا که خود نیک می‌داند رجز از الزامات حماسه است. وی نامورترین شاعر حماسی ایران در قرن چهارم است که در اثر خود هم از وصف غنایی بهره برده است، هم حماسی و هم درام. یکی از درامهای تراژیک وی همین داستان رستم و اسفندیار است که یکی از جنبه‌های درام آن یعنی رجز در این جستار بررسی می‌شود. عمرو بن کلثوم بن مالک بن عتاب بن تغلب پسر کلثوم از سادات تغلب و لیلی دختر مهلهل برادر کلیب وائل بود (البستانی، ۱۹۵۳ م: ۱۸۶). بنی تغلب از مهمترین قبایل عرب به‌شمار می‌آمد. این شاعر در فضایی قبیله‌ای و سرمست از سیادت قبیله‌اش پرورش یافت و در پانزده سالگی به ریاست قوم خود رسید. در اختلافی که بین دو قبیله «بکر» و «تغلب» روی داد، دفاع از قومش را نزد عمرو بن هند برعهده داشت. او سرانجام در سال ۶۰۰ میلادی از جهان رفت (فرع شیرازی و حاجی‌زاده، ۱۳۹۳: ۹۹۶-۹۹۵). از عمرو بن کلثوم اندک شعری در فخر، هجو و مدح باقیمانده که مشهورترین آن‌ها «معلقه» اوست که قصیده‌ای است با قافیه «نون» در بحر «وافر» و در حدود صد بیت. معلقه او در دو زمان سروده شده است. انگیزه او در سرودن بخش نخست، داوری بردن «بکر» و «تغلب» نزد عمرو بن هند، و انگیزه او در بخش دیگر کشته شدن عمرو بن هند به دست شاعر است (الفاخوری، ۱۳۸۰: ۱۲۰). بیشتر پژوهشگران ادبیات عرب، عمرو بن کلثوم را از پیشتازان معلقات می‌دانند. آن‌گونه که در مورد دیگر معلقات اختلاف نظر هست در مورد معلقه عمرو بن کلثوم چنین دیدگاهی وجود ندارد، بلکه بر برتری آن از

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمرو بن کلثوم  
میان معلقات اجماع وجود دارد (عباس، ۲۰۰۶: ۶۲).

ابوزید قرشی دیدگاه عیسی بن عمر درباره عمرو بن کلثوم را این گونه بیان می‌کند: «اگر اشعار عرب در یک کفه ترازو و قصیده عمرو بن کلثوم در کفه دیگر نهاد شود، قصیده عمرو بن کلثوم بر بیشتر آنها برتری دارد» (القرشی، ۱۹۸۶: ص ۸۷). شوقی ضیف نیز هنگامی که از فخر و حماسه در میان موضوعات شعر جاهلی سخن به میان می‌آورد، معلقه عمرو بن کلثوم را از زیباترین اشعار در این زمینه می‌شمارد (ضیف، بی تا: ۲۰۲).

شاعر تغلیبی از حماسه و رجز برای اغراضی که در پی خواهد آمد، بهره گرفته است. «توصیف» یکی از مهمترین کلیدواژگان مشترک در زبان شاعر حماسی پارسی و تازی است. هردوی این شاعران با چیدمان خاص آوایی و موسیقی حروف، توانسته‌اند بخوبی اغراض حماسی و رجزگویانه خود را القا کنند. به باور برخی، عمرو بن کلثوم از موسیقی رزمی برخاسته از چینش هجایی و حروف به بیشترین میزان بهره گرفته و موسیقی ابیات او در توصیف صحنه‌های نبرد از دیگر شاعران معلقات سبع، ملموستر و محسوستر است؛ زیرا او از حروفی در کنار همدیگر بهره برده است تا صدای برهم خوردن شمشیرها و نیزه‌ها را تداعی کند (قائمی و صمدی، ۱۳۹۱: ۸۵). به باور برخی، معلقه عمرو بن کلثوم با اغراق ارتباط عمیقی دارد (شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۰). همین اغراق یکی از الزامات حماسه است که در شاهنامه نیز بسیار به آن بر می‌خوریم.

بی‌شک تأمل در مضمون حماسی شاهنامه و نیز در نمونه‌های همسنگ آن همچون معلقات، می‌تواند در شناخت زمینه‌های فکری- فرهنگی و مسائل اجتماعی هر قوم و ملتی تأثیرگذار باشد. مظاهر شعر حماسی عربی را می‌توان در دوره جاهلی و در معلقات جاهلی همچون معلقه عمرو بن کلثوم، حارث بن حلزه و عنتره بن شداد یافت (فرزاد، ۱۳۷۴: ۲۲). داستان رزمنامه رستم و اسفندیار از آن رو برای این پژوهش برگزیده شده است که به اعتقاد بسیاری فردوسی در این داستان بیشتر از رزم به توصیف اندیشه و روحیات قهرمانان اصلی می‌پردازد و حدود دوسوم ابیات را به سخنانی اختصاص می‌دهد که میان رستم و اسفندیار رد و بدل شده است (غفوری، ۱۳۸۹: ۱۰). دیگران نیز این داستان را داستان داستانها (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۱: ۹۰)، عمیقترین کشمکش روانی در شاهنامه (مسکوب، ۱۳۷۴: ۸۷) و ستیز ناسازها (کزازی، ۱۳۶۶: ۵۱۷) نامیده‌اند.

## ۱-۲ روش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی- تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای است. ابتدا مبانی نظری



پژوهش با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و پایگاه‌های اطلاعاتی استخراج، و سپس شواهد شعر دو شاعر بررسی شده است.

### ۳-۱ اهمیت و ضرورت پژوهش

مسائل پژوهش از این قرار است که به دلیل این دو شاعر در رجزگویی به هم نزدیکند؛ چه عنصر یا عناصری در رجزهای آن دو حضور دارد و بوم و اقلیم در کیفیت رجز آنها تا چه اندازه مؤثر است. کاوش رگه‌های حماسی در بستر تعلقات عربی و چگونگی درج مضمونهای حماسی در آن، اهمیت و ضرورت چنین پژوهش‌هایی را نشان می‌دهد. از سوی دیگر تطابق یا تفاوت بیان حماسی شاهنامه با تعلقات و نیز تأثیر نژاد، قومیت، اقلیم و انگاره‌های اجتماعی بر ذهن و زبان دو شاعر، اهمیت و ضرورت این پژوهش را دوچندان می‌کند.

### ۴-۱ پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی در ارتباط با رجز صورت گرفته است که به عنوان نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: کتابون مرادی و محمود صلواتی (۱۳۹۱ ش) در پژوهشی با عنوان «کارکرد رجز و رجزخوانی در شاهنامه و گرشاسبنامه، این دو اثر را از لحاظ مضمونهای رجزی همچون تکیه بر نژاد و گوهر، تحقیر نام و نسب حریف، سرزنش حریف و... مورد واکاوی قرار داده‌اند.» تحلیلی بر رجزخوانی در شاهنامه فردوسی و شاهنامه کردی الماس‌خان کندوله‌ای» (۱۳۹۵ ش) عنوان پژوهشی از مصطفی رادمرد و دیگران است که در آن به میزان تأثیرپذیری الماس‌خان کندوله‌ای در بازگردانی داستانها از شاهنامه فردوسی از نظر زبانی و فرهنگی اشاره شده است. احمد امیری خراسانی و عصمت اکرمی‌نیا (۱۳۹۶ ش) در جستاری دیگر با عنوان «جایگاه رجز در شعر دفاع مقدس»، ضمن اشاره به کاربرد رجز در اشعار حماسی دوره‌های مختلف شعر فارسی، مقاصد و کارکردهای آن را در اشعار دفاع مقدس بررسی کرده‌اند. «دراسة الرجز فی العصر الاسلامی» (۱۳۹۰ ش) نوشته‌ای از سید محمدرضا مصطفوی‌نیا است که نویسنده به بررسی رجز از دوره جاهلی تا عصر اسلامی پرداخته و در لابه‌لای آن به تفاوت رجز جاهلی با اسلامی و نیز ذکر رجزهای شاعران جاهلی و اراجیز دوره اسلامی منسوب به غزوات صدر اسلام پرداخته است. غلامرضا رحمدل (۱۳۷۱ ش) در پایان‌نامه‌ای با

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمروبن کلثوم عنوان «رجزهای یورشی عاشورایی» به مباحثی همچون تعریف و کلیات رجز، مختصری از تاریخ اسلام، معرفی حماسه‌سازان کربلا و تحلیل موضوعی رجزهای عاشورا پرداخته است. درباره عمروبن کلثوم این پژوهشها درخور ذکر است: «نقد روانشناسی اشعار عمروبن کلثوم و عترة بن شداد» (۱۳۹۳ ش) عنوان جستاری از مسلم خزلی و حسن گودرزی لمراسکی است که نویسندگان از دید روانشناسی به بررسی اشتراکات روانکاوانه دو شاعر پرداخته‌اند. علی نجیب عطوی (۱۹۹۳ م) در کتاب «عمروبن کلثوم تغلبی: شاعر فخر و الحماسه» به بیان شخصیت فکری و درونمایه شعر ابن کلثوم پرداخته است. مهدی اویسی کهخا و مسعود اکبری زاده (۱۳۹۴ ش) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی اندیشه‌ها و مضمونهای شعری عمروبن کلثوم و منوچهری دامغانی» به چگونگی تأثیرپذیری منوچهری از عمروبن کلثوم در توصیف طبیعت اشاره کرده‌اند. «بررسی جلوه‌های عواطف در اشعار زهیر بن ابی سلمی و عمروبن کلثوم تغلبی» (۱۳۹۴ ش) عنوان پایان‌نامه‌ای از عارضه ایزدپناه است که پژوهشگر به بررسی بازتاب احساسات در اشعار دو شاعر پرداخته است. با توجه به این پیشینه‌ها، پژوهشی که با عنوان این جستار همخوانی و همسانی داشته باشد، یافت نشد؛ بنابراین دسته‌بندی و تحلیل اغراض رجز در دو بستر فرهنگی متفاوت در قالب حماسه و معلقه و نیز وجوه تفاوت و تشابه دو شاعر عرب و ایرانی در زمینه محتوا و زبان و وجوه ادبی آن، نشانگر تازگی این پژوهش است.

## ۲. بحث

### ۲-۱ رجز، تعاریف و انواع

رجز در اصل واژه به معنای دردی است که به پاهای شتر اصابت می‌کند (ابن فارس، ۱۹۹۱: ذیل رجز) و در معانی دیگر به معنای شعر کوتاه گفتن، ارجوزه خواندن برای کسی، مبتلا شدن شتر به بیمار رجز، متابعت حرکات، اشعاری که در معرکه در مقام مفاخرت و شرافت خود می‌خوانند و... است (زوزنی، ۱۳۷۴: ذیل رجز؛ نفیسی، ۱۳۴۳: ذیل رجز؛ دهخدا: ۱۳۷۷: ذیل رجز (فراهیدی، ۱۳۶۷، ج ۶: ص ۶۶).

در اصطلاح ادبی، رجز شعری را گویند که مبارزان در مقام مفاخره و مباحثات و لاف زنی در بیان مردانگیهای خویش و خاندانشان بویژه در میدان جنگ بر زبان می‌رانده‌اند

(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل رجز). کادن در «فرهنگ اصطلاحات ادبی» در باب رجز<sup>۱</sup> می‌گوید: اغراقگویی و رجز در ادبیات شفاهی بیشتر ملل جهان بویژه در حماسه و قصیده رایج است. پهلوانی در باب کردارهای قهرمانانه‌اش بلوف می‌کند. (در بوق و کرنا می‌کند) (cuddon, 1977: 85). همو این ویژگی را از میان حماسه‌های لاتین بیشتر از آن حماسه «بیولف» می‌داند.

رجز، گونه‌های زیادی دارد. سرّامی در کتاب «از رنگ گل تا رنج خار»، فصلی با عنوان گفتاردر شاهنامه آورده و در آنجا گفتگوهای شاهنامه را به گفتگوهای کتبی و شفاهی، دورادور یا رودررو، گفتگویی که منتظر جواب نیست یا جواب می‌خواهد یا به اصطلاح دیالوگ و مونولوگ تقسیم‌بندی کرده است (سرّامی، ۱۳۶۸: ۳۰۰). با توجه به تقسیم‌بندی او، می‌توان گفت رجز گفتگوی رودر رو بین انسان و انسان یا انسان و حیوانات خارق‌العاده است که به‌صورت مونولوگ انجام می‌شود و گوینده آن قهرمان یا پهلوان داستان است یا رجزها گفتگوهای خصوصی بین دو قهرمان است که غالباً به‌صورت پرسش و پاسخ بیان می‌شود (مرادی و صلواتی، ۱۳۹۱: ۳۷).

خلاصه اینکه کارکرد اصلی رجز در روند کلی داستان، تعالی و خیزش داستان برای اوج<sup>۲</sup> است؛ بنابراین خود رجز با وجودی که گُشی نمایشی و فیزیکی - پهلوانی نیست در گُش فرازین<sup>۳</sup> بسیار مؤثر است.

۲-۲ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و شعر عمرو بن کلثوم براساس آنچه در باب رجز بیان شد، اینک اغراض رجز در دو وجه شباهت و تفاوت بیان می‌شود:

#### ۲-۲-۱ وجوه شباهت

۲-۲-۱-۱ برمنشی: نقطه ضعف قهرمان تراژدی معمولاً غرور<sup>۴</sup> است. اعتماد به نفس فراوان و خود بزرگ‌بینی باعث می‌شود که قهرمان به نشانه‌های هشداردهنده آسمانی یا درونی توجه نکند و نهایتاً به فاجعه تراژیک گرفتار آید. خودستایی و برمنشی در قاموس پهلوانی خردمند چون رستم مذموم است؛ اما آنجا که لازم می‌شود، باکی ندارد و از روی اضطرار در پاسخ خودپسندیها و بزرگنماییهای اسفندیار او نیز خود را می‌ستاید (نهجیری، ۱۳۸۳: ۲۰۹).

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمرو بن کلثوم

... به گیتی چنان دان که رستم منم فروزنده تخم نیرم منم.  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۲۸)

در جایی دیگر رستم فقط خود را جهان پهلوان می‌داند:

ز پانصد همانا فزونست سال که تا من جدا گشتم از پشت زال  
همی پهلوان بودم اندر جهان یکی بود با آشکارم نهان.  
(همان: ۷۳۱)

در بیت نخست، رستم با معرفی خود، کنشها و کردارهای خود را به منظور برمنشی و القای آن برای هم‌اورد بیان می‌کند. تکرار ضمیر «من» و «م» در راستای چنین هدفی است؛ ضمن اینکه «منم» دوم مفید حصر است؛ یعنی تنها و تنها من بوده و هستم که خاندان نریمان را به تعالی رساندم. در دو بیت بعدی، رستم خود را از ابتدا پهلوان و بزرگمنش می‌داند و در مصراع آخر اوج برمنشی و پهلوانی خود را بیشتر بیان می‌کند. او به دلیل همین ویژگی بر یک سیرت و وتیرت بوده است. تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی در برمنشی و بلند همتی من بی تأثیر بوده است. عمرو بن کلثوم در همین راستا می‌گوید:

ألم تر أننى رجلاً صبوراً إذا ما المرء لم يهّم بصبرٍ  
وأنى بالذئائب يومَ خوٍّ مننتُ على حذيفةَ بعدَ أسيرٍ  
ولو غیری یجیءُ به أسيراً لئالَ به رَغِيبَةً ذُخِرَ دهرٍ  
ولكنی مننتُ وکانَ أهلاً لما أولیتُ فی حملِ بنِ بدرٍ  
(عمرو بن کلثوم، ۱۹۹۹: ۵۵)

ترجمه: آیا نمی‌بینی که همانا من آن مرد صبور و بردبار هستم؛ آن زمان که شخص هیچ اراده‌ای برای شکیبایی ندارد.

- من همانم که در روز جنگ «خو» در منطقه «ذئائب» با آزادی حذیفه بن بدر (سید ذبیان) از بند اسارت بر او منت نهادم.

- اگر فردی غیر از من حذیفه بن بدر را اسیر می‌کرد با گرفتن فدیة، ذخیره تمام زندگیش را تا آخر عمر به دست می‌آورد.

- من بر او منت نهادم و «حمل بن بدر» نیز لایق نیکی و بخشش من بود.

استفهام بیت نخست حقیقی نیست؛ بلکه معنی ثانویه دارد. نوع استفهام برای توییخ مخاطب است و می‌خواهد با این توییخ، صبور بودن خویش را به مخاطب بقبولاند. «اذا» در ابتدای مصراع دوم از ادوات شرطی است که بر قطعیت وقوع دلالت می‌کند؛ یعنی شاعر با آوردن «اذا» می‌خواهد بگوید در موقعیت‌هایی که انسان تحمل کمترین صبر را ندارد، او در اوج صبوری است. «ما» در «اذا» در مصراع دوم زائده است که به منظور بیان تأکید معنا آمده است.

شاعر در بیت دوم با آوردن «انا» تأکیدی بر «یاء» متکلم در واژه «انی» و هم‌چنین به کار گرفتن صیغه متکلم وحده در فعل «مننت» می‌خواهد برمنشی خویش را هرچه بیشتر نشان دهد. شاعر در بیت سوم از سبکی خاصی از اسلوب حصر بهره می‌برد. او زمانی که می‌گوید اگر غیر من حذیفه را اسیر می‌گرفت، حتماً از او فدیة می‌گرفت برمنشی و آزادگی خود بیشتر تأکید می‌کند؛ یعنی تنها اوست که در چنین موقعیتی از طمع مادی صرف نظر می‌کند. چنانکه پیداست زبان دو شاعر در این رجز، ساده و بدون تصویر بلاغی است.

۲-۱-۲ بیان قدرت و شرح رفتار پهلوانی: اقتضای حماسه، قدرت داشتن، قدرتمندی و شرح رفتار پهلوانی است؛ به عبارتی دیگر در حماسه، ضعیفان و ناتوانان در بستر فخیم و سترگ آن جایی ندارند. این رجز شاید بتوان گفت مهمترین رجز است که هدف آن ارباب حریف و تضعیف روحیه اوست. رستم در این بخش کردارهای پهلوانانه خود را بازگو می‌کند:

بنخاید ز من چنگ دیو سپید	بسی جادوان را کنم ناامید...
چو کاموس جنگی چو خاقان چین	سواران جنگی و مردان کین
که از پشت زینشان به خم کمند	ربودم سر و پای کردم به بند
نگهدار ایران و توران منم	به هر جای پشت دلیران منم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۲۹-۷۲۸)

رستم در جایی دیگر درباب شرح رفتار پهلوانی خود با اشاره به واقعه مازندران چنین می‌گوید:

زمین را سراسر همه گشته‌ام	بسی شاه بیدادگر کشته‌ام
... ز کاووس در جنگ هاماوران	بتن‌ها برفتم به مازندران



\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمرو بن کلثوم

نه ارژنگ ماندم نه دیو سپید      نه سنجه نه اولاد غندی نه بید

(همان: ۷۳۱-۷۳۰)

رستم در جای جای این داستان با تکرار رفتار پهلوانانه خود در جنگ مازندران، بیش از پیش می‌خواهد هم‌اوردش را متقاعد کند که کردارهای او بسی سترگتر و بزرگتر از اوست؛ چنانکه در ابیات ۷۲۹ تا ۷۴۵ کردارهای خود را در مازندران گزارش می‌کند (نک به همان: ۷۳۳-۷۳۲). رستم در ابیات نخست، رفتار پهلوانانه خود را در هفت‌خان بیان، و جدال سهمناک او با دیو سپید را گزارش می‌کند و از قبل همین گزارش و همین کردار، نه تنها خود را پشت و پناه ایران، که غیر ایرانیان را نیز حمایت می‌کند. در شاهد بعدی تنها اوست که شاهان ستمگر را از بین برده است. قطعاً کشتن شاهان از عهده هر پهلوانی بر نمی‌آید؛ حتی اوست که مایه قوام و دوام شاهان است. ابن کلثوم نیز در همین زمینه چنین سروده است:

فَأَبُوا بِالنَّهَابِ وَبِالسَّبَايَا      وَأَبْنَا بِالْمَلُوكِ مُصَفَّدِينَا

(عمرو بن کلثوم، ۱۹۹۹: ۸۰)

ترجمه: در آن روز جنگ آنان (پسر عمویان) با غنائم و اسیران جنگی از جنگ برگشتند در حالی که ما پادشاهان را در غل و زنجیر بسته بازگشتیم.

شاعر در این بیت از صنعت بدیعی جمع و تفریق بهره برده است. او بازگشتن را جامع میان خویش و رقیبان ذکر کرده است؛ اما در نوع غنیمتی که به دست آورده‌اند، بین خود و آنان تفریق آورده است. آنان غنیمت و اسیر آورده‌اند در حالی که اینان پادشاهان را در غل و زنجیر کرده‌اند. رشادت شاعر عرب بیش از رجز رستم است؛ او شاهان را اسیر می‌کند و بزرگمنشی آنان تا آنجاست که غنائم جنگی برایشان اعتباری ندارد. شاهان غنیمتی سترگ است به مصداق «چونکه صد آمد نود هم پیش ماست». اعتبار شاهان بیش از غنائم است. بیان شاعر در این رجز همانند بیان رستم است. شاعر نیز همچون همال ایرانی بر شاهان تسلط دارند. تفاوت در اصطلاح «غنیمت» و «فدیه» است که نشان از تفاوت فرهنگی و بومی دو فرهنگ دارد.

أَبَا هِنْدٍ فَلَا تَعْجَلِ عَلَيْنَا      وَأَنْظِرْنَا نُخَبِّرَكَ الْيَقِينَا  
بُنَا نُورِدُ الرَّأْيَاتِ بِيضاً      وَنُصَدِرُهُنَّ حُمْراً قَدْ رَوِينَا  
وَأَيَّامٍ لَنَا غُرٌّ طَوَالٍ      عَصَيْنَا الْمَلِكَ فِيهَا أَنْ

مَتَى نَنْقُلُ إِلَى قَوْمِ رَحَانَا      يَكُونُوا فِي اللَّقَاءِ لَهَا طَحِينَا  
 نَجْدٌ رُووسَهُمْ فِي غَيْرِ بَرٍّ      فَمَا يَدْرُونَ مَاذَا يَتَّقُونَا

(عمرو بن كلثوم، ۱۹۹۹: ۷۹-۷۸)

ترجمه: ای ابا هند! در صدور حکم درباره ما شکبیا باش و در حکمت درنگ پیشه کن و شتاب مکن تا اخبار درست و یقین را به تو بگوییم.

- (یکی از اخبار درست) این است که ما پرچمها را هنگامی که سفید هستند به میدان جنگ می‌بریم و درحالی‌که سرخ و از خون دشمنان سیراب شده است، باز می‌گردانیم.

- و چه بسیار روزها و وقایعی که در آن از پادشاه نافرمانی کردیم از ترس اینکه خواریو ذلیل شویم (مبادا خواریو ذلیل شویم).

- هرگاه آسیاب جنگمان را به سوی قومی انتقال دهیم، آنان برای آسیاب ما چون آرد خواهند بود.

- بیرحمانه سرهای آنان را جدا می‌کنیم؛ پس آنان نمی‌دانند که چه چیزی مانع ما می‌شود.

شاعر در بیت دوم نهایت خونریزی و کشتار خود را بیان می‌کند. با پرچم سفید به معرکه وارد شدن، تلویحاً القای پیام آرامش و سکون به طرف مقابل را دارد؛ گویی آنان برای ورود به رزم به صلح می‌روند؛ ترس و رعبی از ورود به رزم ندارند؛ ولی همین گروه وقتی باز می‌گردند، پرچمهایشان سرخ و خونین است. در همین بیت از جهت آوایی تکرار حرف «ر» دال بر تحرک و تکرار است؛ چنانکه حسن عباس در کتاب «خصائص الحروف العربیه و معانیها» چنین نظری را درباره این حرف دارد (عباس، ۲۰۰۳: ۱۰۱). در بیت سوم ایجاز حذف وجود دارد. شاعر در مصراع نخست (رُبَّ) را حذف کرده است که افاده تکثیر می‌کند؛ یعنی (عصینا الملک لئلا ندین) حرف «لا» حذف شده است. در بیت چهارم شاعر از استعاره استفاده کرده است؛ یعنی واژه (رحی) سنگ آسیاب را استعاره برای اعلان جنگ و شروع حمله گرفته است. در همین بیت تکرار حروف «ق»، «ن»، «د» و «ل» صدای حرکت سنگ آسیاب را برای خواننده تداعی می‌کند. در مصراع نخست از بیت آخر نوعی اطناب از گونه «ایغال» وجود دارد که برای مبالغه آمده است.

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمرو بن کلثوم

۲-۱-۳ نازش به نژاد و خاندان: اصالت خانواده رستم و اسفندیار از جهت مادری همسان است. گرچه پدر اسفندیار ایرانی است، مادر و نیای مادریش غیر ایرانی است. در باب رستم نیز گرچه زال ایرانی است، رودابه کابلی است که با ضحاک اهریمن پیوندی دارد؛ هرچند برخی پژوهشگران انتساب رستم را از جانب مادر به ضحاک نتیجه آمیختگی مهاجمان آریایی، بومیان فلات ایران و میان رودان می‌پندارند (شمیسا، ۱۳۹۶: ۵۸۵)؛ پس چنانکه می‌بینیم مادر دو قهرمان، نقطه ضعف نژادگی آن دو حساب می‌شود؛ ولی با این حال نفوذ و شهرت خاندان رستم بیش از اسفندیار است. از طرفی در باب خاندان رستم چندین حماسه سروده شده است: گرشاسبنامه (در باب پهلوانیهای گرشاسب نیای بزرگ رستم) فرامرزنانه (فرامرز فرزند رستم)، بانو گشاسبنامه (گشاسب دختر رستم است)، جهانگیرنامه (جهانگیر دیگر فرزند رستم)، برزوانه (برزو فرزند سهراب و نواده رستم) و شهریارنامه (شهریار فرزند برزو). رستم در پاسخ به اسفندیار و اظهارات وی مبنی بر بی‌اصالت بودن و خوارمایگی خاندان رستم، ضمن دعوت اسفندیار به آرامش و بیان سخنان عاقلانه و دلپذیر، معتقد است که خاندان بزرگ او را همه می‌شناسند؛ حتی گشتاسب، پدر اسفندیار به بزرگی خاندان رستم معترف است. رستم با ذکر کارنامه خاندان خود، بزرگی و دلاوری خاندانش را به رخ اسفندیار می‌کشد:

... جهاندار داندکه دستان سام	بزرگست و با دانش و نیکنام
همان سام پور نریمان بدست	نریمان گرد از کریمان بدست
بزرگست و گرشاسب بودش پدر	به گیتی بدی خسرو تاجور
همانا شنیدستی آواز سام	نبد در زمانه چنو نیکنام
بکشتش بطوس اندرون اژدها	که از چنگ او کس نیابد رها
بدریا نهنگ و بخشکی پلنگ	ورا کس ندیدی گریزان ز جنگ
... ودیگر یکی دیو بد بدگمان	تنش بر زمین و سرش باآسمان
... دو پتیاره زین گونه پیچان شدند	ز تیغ یلی هر دو بیجان شدند
همان مادرم دخت مهرباب بود	بدو کشور هند شاداب بود
... نژادی ازین نامورتر کراست	خردمند گردن نیچد ز راست.

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۳۰)



رستم در نازش به خاندانش ابتدا از سام نام می‌برد که دو ویژگی دارد: نخست دانشمند است و دیگر نیکنام؛ سپس به نریمان گریز می‌زند که او ویژگی رادی و بخشندگی دارد. نریمان را پدری است گرشاسب نام که او تاجور است. رستم سپس دوباره به سام برمی‌گردد. سام علاوه بر نیکنامی، اکنون دفع خطر می‌کند؛ مردم طوس را از شر ازدهایی سترگ می‌رهاند. سپس او از مادرش می‌گوید که او نیز شاهزاده و نژاده است. نهایت اینکه رستم «کریم الطرفین» است؛ مادری شاهزاده دارد و پدری نیکنام و جهان پهلوان. عمروبن کلثوم نیز در این باره از نژادگی خاندان خود، بنی تغلب، سخن می‌راند:

إِنْ تَسْأَلِي تَغْلِبًا وَ إِخْوَتَهُمْ      يُنْبِوْكَ أُنَى مِنْ خَيْرِهِمْ نَسَبًا  
 أُنْمِي إِلَى الصَّيْدِ مِنْ رَبِيعَةَ وَآلٍ      أَخْيَارٍ مِنْهُمْ إِنْ حُصِّلُوا نَسَبًا  
 (عمروبن کلثوم، ۱۹۹۹: ۲۸)

ترجمه: از من درباره بنی تغلب و برادرانشان بپرس به تو خبر می‌دهند که من برترین آنها و والامرتبه‌ترینشان از لحاظ نسب هستم.  
 - اگر نسب‌ها را برشمارند من به بزرگان خاندان بنی ربیع و سروران و بزرگان آن خاندان منسوبم.

شاعر در بیت نخست پس از آوردن واژه «خیرهم»، که برتری خود را نشان می‌دهد در بیت دوم به شیوه اطناب و از گونه «ذکر العام بعد الخاص»، قبیله خود را برترین قبایل می‌داند تا بدین وسیله بر نژاده بودن خود تأکید ورزد. چنانکه می‌دانیم نکته بلاغی ذکر عام بعد از خاص، فراگیری بقیه افراد و اهمیت دادن به خاص است؛ زیرا آن خاص پس از اینکه به تنهایی ذکر شده، باردیگر نیز در ضمن عام آورده شده است (الهاشمی، ۱۹۹۹: ۲۴۸). شاعر از جهت معنایی در بیت دوم معتقد است که خاندان من کم‌نظیر و ای بسا بی‌نظیر است و کمتر کسی می‌تواند در عزت و شرف نسب و خاندان به جایگاه خاندان من برسد:

لَقَدْ عَلِمْتَ عَلِيَا رَبِيعَةَ أَنَّنَا      ذُرَاهَا أَنَا حِينَ تُنْسَبُ جِيدُهَا  
 وَمَا نَفَكَ مِنَّا - مُنْدُ كُنَّا - عُمَارَةُ      إِذَا الْحَرْبُ شَالَتْ لَاقِحًا مِّنْ يَقُودُهَا  
 وَإِنْ تَسْأَلِي تُنْبِي بَأَنَا خِيَارُهَا      وَأَنَا الدَّرَا مِنْهَا وَأَنَا وَقُودُهَا  
 (عمروبن کلثوم، ۱۹۹۹: ۴۰)

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمروبن کلثوم ترجمه: گروه ربیعه می‌دانند که ما بالاترین آنها از لحاظ نام و نسب هستیم و به مثابه گردن در میان آنهایم.

- از زمانی که بوده‌ایم پیوسته. بین ما گروه زیادی بوده‌اند که هر وقت آتش جنگ بشدت زیانه کشیده است، آن را هدایت کرده‌اند.

- اگر (درباره ما) بررسی به تو خبر می‌دهند که ما بهترین آن قوم و سروران آنیم و جنگ افروزان و هیزم شعله‌ورکننده آتش جنگیم.

شاعر در بیت دوم استعاره بلیغی از گونه استعاره مکنیه در تعبیر (شالت الحرب) به‌کار گرفته که معنای آن بالا گرفتن (شدت یافتن) جنگ است. وجه شبه اوج گرفتن است. شاعر در این بیت زمانی که جنگ به اوج خود می‌رسد، آن را به ناقه‌ای تشبیه می‌کند که آماده لقاح است و دم خود را بالا می‌گیرد. شاعر در این ابیات برای مبالغه در برتری نژادی خود، افعال را به صورت مجهول می‌آورد تا با مبهم ذکر کردن آن بر مبالغه گفتار خویش بیفزاید؛ یعنی شهرت آنان به گونه‌ای است که از هر کس بررسی به برتری آنان اعتراف می‌کند. تفاوت بیان شاعر پارسی با شاعر عرب در این است که رستم جداگانه و با ذکر نام نیاکان خود آنها را تصویر می‌کند؛ اما عمروبن کلثوم به صورت جمعی از خاندان خود نام می‌برد. اقتضای بیان حماسی کتمان نام است؛ چنانکه جورج جیمز فریزر<sup>۵</sup> معتقد است که انسان ابتدایی، اسم خود را بخشی خطیر و حیاتی از خود می‌دانست؛ از این رو بدقت از آن مراقبت می‌کرد تا از گزند مصون ماند (فریزر، ۱۳۸۸ : ۲۷۱). عمروبن کلثوم این مسئله را رعایت کرده است. از سوی دیگر ذکر عناصر حماسی همچون اژدها، دیو، دریا، نهنگ، چنگ، پتیاره، خشکی، پتیاره، تیغ و... در بیان رستم بسیار حماسیتر است. نکته دیگر اینکه رستم از مادر خود نیز نام می‌برد و عمروبن کلثوم از زبان شخصیت حماسی خود از آوردن نام مادر قهرمان ابا می‌ورزد. بر طبق سنن کهن ذکر نام افراد در ملاء عام محذور و ممنوع است. فریزر در این باره می‌گوید: «گاهی برای اجتناب از به‌کار بردن نام واقعی اشخاص، او را به نام فرزندش می‌خوانند... از آنجا که می‌پندارند بچه‌ها دشمنی ندارند؛ بنابراین برای صدا زدن کسی، او را پدر، عمو یا دایی فلان کس که اسم بچه‌ای بود، می‌نامیدند» (فریزر، ۱۳۸۸ : ۲۷۵).

۲-۱-۴-۲-۴ تحقیر و بیان کهنتری رقیب: یکی از اغراض بدیهی رجز، تحقیر هماورد

است. قهرمان حماسه برای منکوب کردن حریف و ایجاد ضعف روحیه در وی، به بیان کهنتری او می‌پردازد. شاعر عرب در این زمینه چنین سروده است:

هَلَا عَطَفْتَ عَلَيَّ أُخِيكَ إِذْ دَعَا بِاللُّكْلِ، وَيَلَّ أَيْبَكَا يَا ابْنَ أَبِي شَمْرِ  
 غَادَرْتَهُ مِزْعَ الرَّمَاخِ وَ أَسْهَلْتَ لَكَ وَرْدَةَ كَالسَّيْدِ طَامِيَةَ الْحَضْر  
 فَذُقْ الَّذِي جَشَمْتَ نَفْسَكَ وَ أَنْدُبِينَ فِيهَا أُخَاكَ وَ عَامِرَ بْنَ أَبِي جُحْر  
 (عمروبن كلثوم، ۱۹۹۹: ۴۴)

ترجمه: چرا بر برادر خویش رحم نکردی آن‌گاه که تورا با ناله و زاری به کمک فراخواند. وای بر تو ای پسر ابو شمر.

- او را در برابر تیزی نیزه وانهادی در حالی که اسب سرخ رنگت که همچون گرگ تیزرو بود، تو را از معرکه خارج کرد.

- اکنون تلخی شکست را بچش و بر برادر و پسر عمویت عامر بن ابی جحر نوحه سر کن.

شاعر در بیت اول تصغیری را که در واژه «أخیک» به کار برده به منظور تحقیر مخاطب به کار برده است. در مصراع نخست همان بیت استفهام انکاری در واژه «هلا عطفت» دال بر توبیخ است. در بیت دوم اشاره‌ای ظریف به این سخن متنبی است:

وَحِيدٌ مِنَ الْخُلَآنِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ إِذَا عَظُمَ الْمَطْلُوبُ قُلَّ الْمُسَاعِدُ  
 (متنبی، ۱۹۳۸ م، ج ۱: ۲۹۴)

ترجمه: او یگانه‌ای است از میان دوستان در هر سرزمینی. چون هدف بزرگ شد، یاریگر کم خواهد شد.

در واژه «فذق» بیت سوم استعاره مکینیه وجود دارد؛ چرا که چشیدن برای امور حسی به کار می‌رود و در اینجا برای امری عقلی (شکست) به کار رفته است. در داستان رستم و اسفندیار از زبان هر دو قهرمان ابیاتی با همین مضمون یا تقریب بدان آمده است؛ آنجا که رستم می‌گوید:

همی خویشان را بزرگ آیدت	وزین نامداران سترگ آیدت
همانا به مردی سبک داریم	به رای و به دانش تنک داریم
به گیتی چنان دان که رستم منم	فروزنده تخم نیرم منم...
.... بزرگان که دیدند ببر مرا	همان رخس غران هژبر مرا

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمرو بن کلثوم

چو کاموس جنگی چو خاقان چین      سواران جنگی و مردان کین  
که از پشت زینشان به خم کمند      ربودم سر و پای کردم به بن...

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۳۱)

رستم در دو بیت نخست ابتدا با تعریض می‌گوید که تو، ای اسفندیار، خودت را بزرگ می‌دانی و در چشم خودت، بزرگ می‌نمایی؛ همین خود بزرگ‌بینی باعث شده است که اولاً خود را سترگتر و بزرگتر از دیگر پهلوانان بدانی و دوم اینکه به دلیل واسطه همین خود بزرگ‌بینی، مرا به هیچ می‌گیری. رستم پس از گوشزد کردن این عیب اسفندیار در بیت سوم با بیان بزرگی خود و سپس شرح رفتار اعمال دلاورانه‌اش به صورت تلویحی اسفندیار را تحقیر می‌کند. او در بیت سوم به مدد صنعت بلاغی «حصر»، می‌گوید تنها کسی که توانسته است باعث نازش و اعتلای خاندانش شود، اوست؛ ضمن اینکه خود را در مصراع نخست بیت سوم «بازتعریف» می‌کند؛ بدین گونه که اگر تو ای اسفندیار نام رستم را شنیده‌ای (که حتما شنیده‌ای) بدان آن رستم، من هستم. این مصراع برای تفخیم خود رستم و تحقیر و کهتری اسفندیار آمده است.

۲-۱-۵ دغدغه ننگ و نام: ننگ و نام یکی از مهمترین مضمونهای حماسی است، اساساً قهرمان محوری قصه در پی آبرو و اعتلای نام و ناموس خود است. برای او مرگ با عزت چ از زندگی با ذلت شیرین‌تر است. برمنشی او، وی را از مصالحه و تسلیم برحذر می‌دارد؛ چنانکه در جواب هماوردش که از او درخواست تسلیم شدن دارد با فخامت می‌گوید که از کلام او می‌بارد، نه تنها حریف را بلکه آسمان را توبیخ می‌کند:

که گوید برو دست رستم ببند      نبندد مرا دست چرخ بلند  
که گر چرخ گوید مرا کاین نبوش      به‌گزر گرانش بمالم دو گوش  
... مرا خواری از پوزش و خواهش است      وزین نرم گفتم مرا کاهش است

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۳۳)

چنانکه در این ابیات پیداست، لحن قهرمان کوبشی و توبیخی است. عبارت «که گوید» در صدر بیت نخست، این کوبش و توبیخ را کاملاً نمایان می‌کند؛ استفهام توبیخی است و از گونه تجاهل‌العارف. رستم خود نیک می‌داند که چه کسی یا کسانی اسفندیار را به نبرد با رستم برانگیخته است. در جایی دیگر رستم از اینکه تسلیم بند شود یا به نبرد برخیزد، دچار ابهام و تردید می‌شود و آنچه پیوسته بر او نهیب می‌زند،



دغدغه ننگ و نام است:

... که گر من دهم دست بند و را و گر سرفرازم گزند و را  
 دو کارست هردو به نفرین و بد گزاینده رسمی نوآیین و بد  
 هم از بند او بد شود نام من بد آید ز گشتاسب انجام من  
 بگرد جهان هرک راند سخن نکوهیدن من نگردد کهن  
 ... همان نام من بازگردد بنگرند نماند ز من در جهان بوی و رنگ

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۳۵)

رستم با خود واگویی می کند که چگونه این مشکل پیچیده را برطرف کند؛ از یک سو به خود می گوید اگر مصالحه کنم و بندی اسفندیار شوم چه می شود و از سوی دیگر به خود می گوید اگر هم به نبرد با وی برخیزم و به او گزند رسانم چه می شود؛ سپس به نتیجه گیری می رسد که نه! هردوی این کار بدنامی به بار می آورد. شاعر عرب چنین گوید:

وَالْمَانِعِينَ      بَنَاتِهِمْ      عِنْدَ الْوَعَى حَدَبًا وِ بَرًّا  
 (عمروبن کلثوم، ۱۹۹۹: ۴۵)

ترجمه: و از دخترانشان به هنگام جنگ با تمام مهربانی و احسان حفاظت می کنند. شاعر در این بیت از دو واژه مترادف در پایان بیت بهره گرفته است که خللی در معنای کلام ایجاد نکرده و مفهوم دچار ابتذال نشده و نوعی حشو غیرمفید را به کار گرفته است. کل بیت مفهوم کنایی دارد؛ بدین معنی که این قوم افراد نجیب و شریفی هستند که برای ناموس خود اهمیتی ویژه قائلند. نکته هنری و بلاغی در واژه «حدب» است که معنای اصلی آن بلندی و محیط شدن بر چیزی است و در معنای مجازی به معنای کسی است که دیگری را حمایت می کند و بر او شفقت می ورزد؛ گویی او را در کنف حمایت خود قرار داده است.

... وَنُوجِدُ نَحْنُ أَمْنَعُهُمْ ذِمَارًا      وَأَوْفَاهُمْ إِذَا عَقَدُوا يَمِينًا  
 (همان: ۸۰)

ترجمه: ... و اگر درباره ما پرس و جو کنی ما را با غیرت ترین مردان بر حفظ حریم (زنان) و وفادارترین به عهد و پیمانها خواهی یافت.

شاعر در این بیت در قالبی فخرگونه، نهایت غیرت را در حفظ حریم و پایبندی به



\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمرو بن کلثوم

عهد و پیمانها به تصویر کشیده و خبر در اینجا مفید فخر است و برای مخاطب خالی‌الذهن به‌کار رفته است. ضمیر بارز «نحن» ضمیر مستتر در «نوجد» را تأکید می‌کند و با افعال تفضیل «اوفاهم» پایبندی آنان را در عهد و پیمان، مؤکدتر کرده است.

يَقْتَنُ جِيادَنَا وَيَقْلُنْ: لَسْتُمْ بُعُولَتَنَا إِذَا لَمْ تَمْنَعُونَا  
إِذَا لَمْ نَحْمِهِنَّ فَلَا بَقِينَا لشيءٍ بَعْدَهُنَّ وَلَا حَيِينَا

(همان: ۸۱)

ترجمه: و زنان اسبهای ما را (که آماده جنگند) غذا می‌دهند و آنها به ما می‌گویند شما همسران ما نیستید اگر دشمنان را از تعدی و دست اندازی به ما باز ندارید. - هرگاه ما از آنها حمایت نکنیم، باقی ماندن و زنده ماندن ما پس از آنها بی‌فایده است.

شاعر در بیت نخست به طریق کنایی می‌گوید زنان ما نیز همچون ما شجاع و دلاورند و در جنگ با ما مشارکت می‌کنند؛ همچون نیروهای تدارکاتچی. شاعر در بیت دوم با نگاهی تکریمی به زنان معتقد است که وجود و بقای ما به زنان وابسته است. در حقیقت نیرو و توان نظامی ما مدیون زنان است.

۲-۱-۲-۲ تضعیف روحیه: رستم در شاهنامه نه تنها پهلوانی جنگ آزموده و شکست‌ناپذیر است، بلکه در زبان‌آوری، رجزخوانی و تضعیف روحیه و خوارکردن دشمن نیز مهارتی بسیار بسزا دارد و این مهارت در جنگ روانی در نبردهایی بزرگ چون رستم و افراسیاب، زهرچشم ستانی رستم از شاه مازندران، اتمام حجت او با شاه هاماوران، جنگ با سهراب، جنگ با اشکبوس، جنگ با اکوان دیو و حتی در جنگ کاملاً پیداست (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۲۳۷). رستم در برابر سخن اسفندیار، که او را از جنگ برحذر می‌دارد و از او می‌خواهد پیش از اینکه در نبرد، شرنگ شکست بنوشد، تسلیم شود، چنین می‌گوید:

بخندید رستم ز اسفندیار	بدو گفت سیر آیی از کارزار
کجا دیده‌ای رزم جنگاوران	کجا یافتی باد گرز گران
... بینی تو ای فرخ اسفندیار	گراییدن و گردش روزگار
چو فردا بیایی به‌دشت نبرد	به‌آورد مرد اندر آید به‌مرد
ز باره به‌آغوش بردارمت	ز میدان به‌نزدیک زال آرمت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۳۴-۷۳۳)



رستم با خنده‌ای که از سر تحقیر و تضعیف رقیب است به هم‌آورد می‌گوید تو هنوز خامی و درخور نبرد نیستی؛ حتی جنگهای سترگ به چشم خود ندیده‌ای. باش تا فردای رزم به تو نشان دهم. بیت سوم جمله خبری مفید تحقیر است. در بیت آخر، که دارای جنبه نمایش (دراماتیک) قوی‌ای است، اسفندیار را کودکی فرض می‌کند که رستم او را از پشت اسب بغل گرفته، پایین می‌آورد. اوج تحقیر و تضعیف روحیه در همین بیت اخیر است. رستم تلویحاً، اسفندیار را کودکی می‌داند که به میدان بازی آمده و از بازیهای کودکانه خسته شده است و رستم چون پدري مهربان او را به آغوش کشیده به خانه می‌برد.

أَعْمَرُو بَنِي قَيْسٍ إِنَّ نَسْرَكُمْ غَدَا      وَأَبُ إِلَى أَهْلِ الْأَصَارِمِ مِنْ جُشْمِ  
أَعْمَرُو بَنِي قَيْسٍ غَارَةٌ بَعْدَ غَارَةٍ      وَصَبَّةٌ خَيْلٍ تُحْرِبُ الْمَالَ وَالنَّعَمَ  
إِذَا أَسْهَلَتْ حَبَّتْ وَإِنْ أَحَزَّتْ وَجَتْ      وَتَحْسِبُهَا جِنًّا إِذَا سَأَلْتَ الْجِذْمَ  
(عمروبن کلثوم، ۱۹۹۹: ۷۱)

ترجمه: ای عمرو بن قیس! فرمانده شما صبحگاهان به سوی خانواده‌های «جشم» رفت و برگشت.

- ای عمروبن قیس! با شبیخونی پس از شبیخونی دیگر و جماعتی از جنگجویان، مال و احشام شما را غارت کرد.

- آن‌گاه که در زمین نرم راه می‌رود، تیز می‌رود و آن زمان که در زمین سخت حرکت می‌کند، سُمش به درد می‌آید و آن‌گاه که شلاق را بر او می‌زنی، گویی که جن است.

شاعر در بیت نخست با مفهومی کنایی می‌گوید ای عمرو بن قیس! همانا چاره-اندیشی‌تان به شکست منجر می‌شود و پرنده غنیمت شما در آغوش «بنی تغلب» (قبیله شاعر) واقع شده است. درواقع شاعر با استعاره مکنیه در واژه «نسرکم» فرمانده آنان را به عقابی تشبیه کرده که در هجوم خود ناکام است و دست خالی باز می‌گردد. در بیت اول و دوم استفهام مفید توبیخ است. تکرار منادای عمرو می‌خواهد به کند ذهنی مخاطب اشاره کند؛ به این دلیل اسم او را برای بار دوم می‌آورد. در واقع تکرار برای تثبیت معنی در ذهن مخاطب است.

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمروین کلثوم ۲-۱-۷-تهدید و ارباب: هدف رجز در این بخش، تهدید و ارباب حریف است. در واقع پهلوان در این قسمت می‌خواهد پیشاپیش پیروزی خود و شکست رقیب را اعلام کند. این رجز پیش از نبرد نهایی و به‌منزله آخرین رجزهای داستان است. تا حریف را منکوب و دچار ضعف روحیه کند؛ همان‌گونه که گفتیم این رجز بیانگر التهاب دو پهلوان است و داستان به نقطه اوج خود نزدیک می‌شود:

بدو گفت رستم که ای شیرخوی	ترا گر چنین آمدست آرزوی
ترا بر تگ رخس مهمان کنم	سرت را به گوپال درمان کنم
تو در پهلوی خویش بشنیده‌ای	بگفتار ایشان بگرویده‌ای
که تیغ دلیران بر اسفندیار	به‌وردگه بر نیاید به‌کار
بینی تو فردا سنان مرا	همان گرد کرده عنان مرا
که تا نیز با نامداران مرد	نجویی به‌وردگه بر نبرد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۳۶)

۱۲۷



دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۵، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۹

چنانکه پیداست رستم با تعریض و کنایه مردانگی و شجاعت هم‌آورد را به اطرافیان او محدود می‌داند و در واقع معتقد است که حریف فریب تمجید اطرافیان خود را خورده است و قطعاً فردای کارزار ضرب شست پهلوان را خواهد چشید. رستم می‌خواهد با زبان ارباب علاوه‌بر تضعیف روحیه حریف، کاری کند که دیگر هیچ مبارزی جرأت هم‌آوردی با او را نداشته باشد. در این رجز تا بیت چهارم در کنار ارباب و تهدید به سرزنش و تحقیر اسفندیار نیز پرداخته شده است. بیت سوم و چهارم، مفید تحقیر است و تهدید و ارباب در دو بیت آخر نمایانتر است. شاعر عرب در این زمینه چنین می‌سراید:

أَلْأَبْلَغُ النُّعْمَانَ عَنِّي رِسَالَةٌ      فَمَدْحُكَ حَوْلِيَّ وَدَمُّكَ قَارِحُ  
 مَتَى تَتَلَقَّنِي فِي تَغْلِبِ ابْنِ وَائِلٍ      وَأَشْيَاعِهَا تَرَقَّى إِلَيْكَ الْمَسَالِحُ  
 (عمروین کلثوم، ۱۹۹۹: ۳۷)

ترجمه: هان! از جانب من به نعمان بن منذر این نامه را برسان که مدحش اندک و هجوش ثابت است.

- و اگر مرا آن‌چنانکه شایسته است شناخته باشی و قبیله‌ام تغلب را بشناسی، خواهی دانست که همه ما و یاران در هر زمانی او را تهدید می‌کنیم.

«الا» از ادات تنبیه برای تأکید است و شاعر به زیرکی مدح نعمان در حق خود را کوچک شمرده است و سرزنش وی را بزرگ جلوه می‌دهد و می‌خواهد به کنایه بدو بفهماند که وی (شاعر) درک درستی از او دارد. در بیت بعدی با زبان تهدید صریحاً مخاطب را می‌آگاهاند که هر زمان سایهٔ تهدید و خوف خاندان شاعر بر سر خاندان نعمان وجود دارد.

أَلَا فَاعْلَم، أَيْتَ اللَّعْنِ، أَنَا عَلَى عَمَدِ سَنَاتِي مَا تُرِيدُ  
تَعَلَّمْ أَنْ مَحْمَلَنَا ثَقِيلٌ وَأَنَّ زِنَادَ كُبْتَنَا شَدِيدٌ  
وَ أَنَا لَيْسَ حَيٌّ مِنْ مَعَدِّ يُوَازِينَا إِذَا لَيْسَ الْحَدِيدُ

(همان: ۳۹)

ترجمه: هان! بدان - ای که لعنت از تو دور باد- که ما آنچه را بخواهیم به انجام می‌رسانیم.

- بدان که صولت ما سنگین و آتش جنگ ما بسیار شدید است.  
- آن‌گاه که زره رزم بپوشیم، کسی از قبیلهٔ معد یارای برابری با ما را ندارد.  
«هان» در بیت نخست مفید تهدید و منکوب کردن است. در مصراع دوم از طریق مبالغه در عبارت «سَنَاتِي مَا تُرِيدُ» گوینده می‌خواهد به اصطلاح دل مخاطب را خالی می‌کند. در بیت دوم اصطلاح «مَحْمَلَنَا ثَقِيلٌ» کنایه از شدت و قوت است؛ یعنی دشمن بر آنها غلبه نمی‌کند و یارای آن را ندارد که به جنگ با آنها برخیزد و نوعی تهدید در لحن کلام وجود دارد.

#### ۲-۲-۲ وجوه تفاوت

۲-۲-۲-۱ پند و اندرز: علیرضا نبی‌لو برحسب دیدگاه کلود برمون معتقد است که با توجه به حالات روانی قهرمان و خصم در داستان رستم و اسفندیار نیز می‌توان حالات روانی رستم و اسفندیار را کاملاً تبیین کرد؛ مثلاً اسفندیار با اوصافی مانند خبرچین، اغواگر، اربابگر، ملزم‌کننده، نهی‌کننده و... ظاهر می‌شود و رستم نیز با اوصافی مانند ناکام‌کننده، حفظ‌کننده، آشتی‌دهنده، اندرزدهنده و... بروز پیدا می‌کند (نک به نبی‌لو، ۱۳۹۱: ۵۲-۳۳). پند و اندرز در حماسه گاهی ناشی از شفقت<sup>۶</sup> قهرمان نسبت به هم است. در مواردی پهلوانان نسبت به هم دلسوزی و رأفت دارند بویژه پهلوانی که پرتجربه و

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمرو بن کلثوم

کهنسالتر است، هم‌آورد جوانتر را نصیحت می‌کند؛ چنانکه در ابیات زیر، رستم ناپختگی و مآل نااندیشی اسفندیار را بدو گوشزد می‌کند تا بلکه دست از نبرد بردارد:

... ترا سال برنامد از روزگار ندانی فریب بد شهریار  
تو یکتادلی و ندیده جهان جهانان به مرگ تو کوشد نهان  
بگرد جهان بردواند ترا به هر سختی پروراند ترا  
... مکن شهریارا جوانی مکن چنین بر بلا کامرانی مکن  
ز یزدان و از روی من شرم دار مخور بر تن خویشان زینهار  
ترا بی نیازست از جنگ من وزین کوشش و کردن آهنگ من

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۳۵)

چنین رجزی از دو حال خارج نیست یا همان‌گونه که گفتیم یک ویژگی عمومی است که پهلوان بزرگتر و با تجربه‌تر، هم‌آورد جوانتر و ناپخته‌تر خود را پند و اندرز می‌دهد یا نشانگر ضعف و ترس است بدین صورت که پهلوان ناصح می‌خواهد از این قبل، چاره‌جویی، و مصالحه و سازش کند. تکرار فعل نهی «مکن» آن هم سه بار در بیت چهارم بیانگر نگاه اندرزگون و پدروار و خیرخواهانه رستم است. در این داستان در نخستین رویارویی جدی دو پهلوان برای نبرد واقعی و فیزیکی، بازهم شاهد زبان نرم و اندرزآمیز رستم و زبان تند و عصیانگر اسفندیار هستیم؛ آنجا که رستم برای آخرین بار به حریف می‌گوید دست از بدی و ستیزه‌جویی بردار و سوی مردمی یاز و عقلت را به‌کارگیر. اگر از جنگ و ستیز لذت می‌بری بگو تا چندی سوارکار ماهر زابلی را فراخوانم و مقاتله آنان را ببینی و لذت ببری؛ اما پاسخ اسفندیار بازهم کوبنده و شماتت‌زاست (نک به ابیات ۱۰۲۶ تا ۱۰۴۳: ۷۴۱-۷۴۰).

در جایی دیگر از داستان و پس از نبرد نخست دو پهلوان، که پیروزی با اسفندیار است، شاهد پند و اندرز این بار از سوی پهلوان جوانتر هستیم؛ آن‌گاه که رستم در نبرد نخست شکست می‌خورد، اسفندیار از موضع قدرت او را نصیحت می‌کند که دست از جنگ بدار و تسلیم شو، من نیز قول می‌دهم در حضور شاه از تو حمایت کنم تا آسیبی به تو نرسد. پاسخ رستم نرم است و تحریک‌کننده نیست. او فرارسیدن شب را بهانه می‌کند و می‌گوید وعده ما فردا صبح:

... کمان بکن از دست و ببر بیان برآهنج و بگشای تیغ از میان

پشیمان شو و دست را ده بند      کزین پس تو از من نیایی گزند  
 بدین خستگی نزد شاهت برم      ز کردارها بیگناهی برم  
 ... چنین گفت رستم که بیگانه شد      ز رزم و ز بد دست کوتاه شد  
 شب تیره هرگز که جوید نبرد      تو اکنون بدین رامشی بازگرد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۴۴)

از آنجا که محیط خشک و زمخت عرب، جایی برای نرم‌خویی و تشفی خشم فراهم نمی‌آورد و از سوی دیگر نبردها، قبیله‌ای و بر حیثیت و آبروی قبیله مبتنی است و «یا بکش یا بمیر» یک قاعده است، این امکان برای حریفان و هم‌آوردان فراهم نیست که به پند و اندرز یکدیگر پردازند؛ ضمن اینکه پند و اندرز، فضائی آرام و جامعه‌ای دموکراتیک می‌طلبد که این فضا در بافت نظام قبیله‌ای و عشیره‌ای وجود ندارد؛ بنابراین، این رجز در شعر عمروبن کلثوم یافت نشد. در هردو شاهد مثالی که از شاهنامه دیدیم، زبان و بیان رستم نرم و آرام است تا پند و اندرزش گیرا شود.

۲-۲-۲ مرگ ناهراسی: حماسه از دغدغه‌های انسان در رویارویی با هستی و در رویارویی با خود سخن می‌راند و یکی از مهمترین دغدغه‌های انسان، مقوله‌ی ازلی-ابدی مرگ است. مرگ پراز و رمزترین و درعین حال بدیهی‌ترین، صریحترین و محتومترین مقوله‌ی هستی است. اگر بگوییم آبرپندار شاهنامه مرگ است، سخنی به‌گزار نگفته‌ایم. براساس باورهای زروانی، مرگ جزئی از مشیت خدای زمان است و هرچند زروانیان درحقیقت آن را نقطه‌ی نهایی زندگی می‌دانستند واقعه‌ای بود که لحظه به لحظه براساس سرنوشت از پیش تعیین شده پیش می‌رفت. بنابر نظر زردشتیان، مرگ اسلحه‌ی اهریمن است و اوست که مرگ را آفریده است برخلاف اهورامزدا که زندگیبخش و حیات‌آفرین است (غضنفری، ۱۳۹۴: ۱۶۴). مرگ در شاهنامه گاهی تلخ و گاهی شیرین است؛ همان‌گونه که فرجام پرواز تیر آرش، فرود آمدن و فرو رفتن است، پایان کار روند کردارهای قهرمانان شاهنامه پژمردن و مردن است (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۰۴).

گرچه یکی از محوریت‌ترین موضوعات شاهنامه مرگ است در باب رجزهای رستم به اسفندیار درباره‌ی مرگ سخنی به میان نیامده است مگر در بخشهای انتهایی این رزم‌نامه آنجا که رستم در لحظات پایانی مرگ اسفندیار، فرجام او و کُنش خود را ناشی از تقدیر می‌داند:

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمروبن کلثوم

چنین گفت رستم به اسفندیار      که از تو ندیدم بد روزگار  
زمانه چنین بود و بود آنچه بود      سخن هرچه گویم نباید شنود...

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۵۲)

اما عمروبن کلثوم در این باره و در قالب رجز چنین سروده است:

مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَنْوَحَ نُسَاوِنَا      عَلَيَّ هَالِكٍ أَوْ أَنْ نَضِجَ مِنَ الْقَتْلِ  
قِرَاعُ السُّيُوفِ بِالسُّيُوفِ أَحَلَّنَا      بِأَرْضِ بَرَّاحٍ ذِي أَرَاكِ وَذِي أَثَلٍ  
فَمَا أَبَقْتُ الْأَيَّامُ مُلْمَالٍ عِنْدَنَا      سِوَى جِذْمِ أَذْوَادٍ مُحَدِّفَةِ النَّسْلِ

(عمروبن کلثوم، ۱۹۹۹: ۶۶)

ترجمه: پناه می‌برم به خدا از اینکه زنان ما بر کشته‌ای نوحه سر دهند یا اینکه از کشته شدن به تنگ آییم.

- چکاچک شمشیرها ما را در سرزمینی فرود آورده است که خالی از سکنه است و دارای درختان محکمی چون «اراک» و «اثل» است.

- روزگار (جنگها) شتران کم ارزش و نازایی را برای ما باقی گذاشته است.

در بیت اول به کنایه می‌گوید از اینکه زنان ما مانند مردان ما شجاعند و زن و مرد اهل نبردیم و از مرگ هراسی نداریم. در همین بیت واژه «هالک» به صورت نکره آمده است که می‌تواند مفید تفخیم باشد؛ یعنی کشته ما هرچقدر بزرگ و وجیه باشد، آن-چنان مرگ ناهراسیم که در مرگ او زنان ما نیز جزع نمی‌کنند تا موجب شماتت دشمنان شوند و شمار کشتگان ما را از نبرد باز دارد. در بیت دوم تکرار صامت «ر» مفید کوبش و تحرک است. مضمون بیت دوم در کلام امام علی (ع) در نامه‌اش به عثمان بن حنیف آمده است: « أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِيَّةَ أَصْلَبُ عُدُوًّا وَ الرِّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا وَ النَّبَاتَاتِ الْعَذِيَّةَ أَقْوَى وَ قُوْدًا وَ أَبْطَأُ خُمُودًا»: بدانید! درختان بیابانی، چوبشان سخت‌تر و درختان سرسبز، پوستشان نازکتر و گیاهان صحرائی آتششان قویتر، و خاموشی آنها دیرتر است (نهج‌البلاغه، ۱۳۶۸: ۶۶۱). در این بیت «اراک» و «اثل» نماد سرسختی و استحکام است.

بیت سوم کنایه از این است که ما در راه جنگ همه چیزمان را فدا کرده‌ایم؛ پس ترسی از مرگ نداریم. شتر با ارزشترین سرمایه عرب جاهلی است تا آنجا که در قرآن کریم برای توصیف عذاب قیامت و برای نشان دادن شدت آن عذاب از رها کردن



«عشار» یعنی شتران ده ماهه آبستن سخن می‌راند. «و اذا العشار عطلت» کنایه است از اینکه انسان عزیزترین چیزی را که بدان وابسته است، رها می‌کند. حال شاعر برای بیان مرگ ناهراسی خود می‌گوید جنگ چیزی از شتران جز لاغرترین و کم ارزشترین آنها را برای آنان باقی نگذاشته است؛ پس ترسی از مرگ برای شاعر باقی نمی‌ماند.

نَقُودُ الْخَيْلِ دَائِمِيَّةٌ كُلاها إِلَى الْأَعْدَاءِ لِاحِقَةً بَطُونَا

(عمروبن کلثوم، ۱۹۹۹: ۸۱)

ترجمه: ما اسبانمان را در حالی که کلیه‌هایشان خون‌آلود است به سوی دشمن هدایت می‌کنیم و به دنبال آن شکمهایشان را.

عادت ما این است که حتی با وجود زخم شدید اسبها و مشرف به مرگ بودنشان، ما را از جنگ باز نمی‌دارد و آن اسبان زخمی را به سوی دشمن هدایت می‌کنیم. این گروه تا بدان حد مرگ ناهراسند که فراوانی تجهیزات جنگی و اسبان تیزرو یا نداشتن ساز و برگ جنگی در عزم و اراده‌ی آنان برای جنگ هیچ تفاوتی ندارد. غلو شاعر در آن گزاره پیداست که می‌گوید زمانی که اسبان بشدت زخمی شده‌اند و تاب و توان حرکت ندارند با اصرار آنان را به سوی دشمن می‌رانیم.

۲-۲-۳ سازش‌ناپذیری و ستم‌ستیزی: گرچه سازش‌پذیری با ستم‌پذیری متفاوت است و لزوماً در یک حیطة معنایی قرار نمی‌گیرد، سازش‌ناپذیری قهرمان، می‌تواند نتیجه ستم‌ناپذیری وی باشد. در حماسه، که عرصه رزم و نبردهای سترگ است، مجالی برای دلرجمی و عواطف انسانی نیست؛ اما جهان پهلوان رستم گرچه در رزم‌آوری و دلاوری بی‌همتاست و پیشه و خویشکاریش، رزمیدن و جنگاوری است، بارها راه سازش و آشتی را در پیش می‌گیرد و بر صلحجویی و خودداری از رویارویی اصرار می‌ورزد؛ از آن جمله در داستان رستم و اسفندیار که بسیار می‌کوشد اسفندیار را از ستیزه با خود بازدارد، اصرارهای ملتسمانه او برای منصرف ساختن اسفندیار راه به جایی نمی‌برد؛ از این رو در واپسین دمی که می‌خواهد تیر گز را به سوی چشم اسفندیار رها کند، خدا را گواه می‌گیرد که این کار به دلخواه او نیست:

همی گفت کای پاک دادارِ هور	فزاینده دانش و فرّ و زور
همی بینی این پاک‌جان مرا	توان مرا، هم روان مرا
که چندین بیچم که اسفندیار	مگر سر بیچاند از کارزار
تو دانی که بیداد کوشد همی	همی جنگ و مردی فروشد همی



\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمروبن کلثوم

به بادافره این گناهم مگیر توی آفرینده ماه و تیر

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷۵۰)

درواقع رستم سازش‌پذیر است؛ بنا به دلایلی که می‌داند اسفندیار مرد دین است و قطعاً کشنده او سرنوشت شومی دارد. او حتی در نامه‌ای که بعد از مرگ اسفندیار به گشتاسب می‌نویسد، می‌گوید که او حتی حاضر بوده است کشور و گنج خویش را به شاهزاده بسپارد تا دست از ستیز بردارد؛ اما شاهزاده آن را نپذیرفته است؛ زیرا تقدیر بدین گونه رقم خورده بود و چاره‌ای جز آن نبود:

زمانه چنین بود و بود آنچ بود سخن هرچه گویم باید شنود.

(همان: ۷۵۲)

با وجود این مطالب در رزمنامه رستم و اسفندیار، رجزی که مفهوم سازش‌ناپذیری و ستم‌ستیزی را بازتاب دهد، دیده نشد. اتفاقاً چنانکه از شواهد پیداست، رستم در این رزمنامه سازش‌پذیر تصویر شده است؛ اما عمروبن کلثوم در این باره چنین سروده است:

وَأَنَا الْعَاصِمُونَ إِذَا أُطْعِنَا      وَأَنَا الْعَازِمُونَ إِذَا عُصِنَا  
وَأَنَا الطَّالِبُونَ إِذَا نَقَمْنَا      وَأَنَا الضَّارِبُونَ إِذَا ابْتَلَيْنَا  
إِذَا مَا الْمَلِكُ سَامَ النَّاسِ خَسْفًا      أَيْنَا أَنْ نُقَرَّ الدَّلُّ فِينَا

(عمروبن کلثوم، ۱۹۹۹: ۸۲)

ترجمه: ما حامیانیم آن‌گاه که اطاعت شویم و بسیار سختیم آن‌گاه که عصیان شویم.  
- هر گاه پادشاه قصد ستم به مردم را کند، ما سرباز می‌زنیم از اینکه خواری در میان ما استقرار یابد.

- و ما انتقام گیرندگانیم آن‌گاه که برای انتقام برخیزیم و چون به بلای جنگ گرفتار شویم، شمشیر زنان (بیرحم) هستیم.

شاعر در بیت نخست و دوم با معرفه آوردن مسند در واژگان «العاصمون و العازمون و الطالبون و الضاربون» افاده مبالغه در کمال آن صفت در مسندآلیه دارد (الخطیب القزوی، ۱۴۰۵ ه. ق: ۱۰۱). و می‌گوید تنها ما هستیم که در میان قبایل سازش‌ناپذیر و ستم‌ستیزیم و غیر ما این ویژگی را کسی دیگر ندارد و با آوردن جمله اسمیه و حرف تأکید «أنا» و تکرار این واژه، می‌خواهد معنا را در ذهن مخاطبی که منکر آنان است، تثبیت کند. یکی از کارکردهای بلاغی تکرار مسندآلیه، ایضاح و تقریر معناست (همان:





۳۹). در واقع شاعر در بیت اول و دوم به منظور ثبوت معنا و مفهوم در ذهن مخاطب، مسندآلیه را تکرار کرده است و این شواهد را می‌توان جزو مصداقها در باب ردّ ادعای مخاطب به‌شمار آورد که جزو موارد ذکر مسندآلیه تلقی می‌شود؛ زیرا قبایل عرب به منزلت و جایگاه قبیلهٔ عمروبن کلثوم اعتنایی نداشتند و او برای ردّ این بی‌توجهی آن ابیات را سروده است.

۲-۲-۴ **تفاخر به خیل (اسبهای جنگی):** از ویژگیهای قصاید فخر عصر جاهلی این است که در کنار ستایش جنگجویان، اسبهای جنگی را نیز می‌ستایند. عمروبن کلثوم در نازش به اسب بر دیگران پیشی گرفته است. او با بیان ویژگیهای اسبان نیکوی عربی همانند کوتاه مو بودن، که نشانهٔ تیز تکی آنان بوده است، اسب خویش را می‌ستاید که دارای عمری طولانی است و آن را از پیشینیان به ارث برده است و برای فرزندانشان به ارث می‌گذارد. شاعر سیمای اسبان در جنگ را که نشان از آمادگی قبیله برای نبرد است، این‌گونه به تصویر می‌کشد:

وَتَحْمِلُنَا غَدَاةَ الرَّوْعِ جَرْدٌ      عُرْفَنَ لَنَا نَقَائِدَ وَافْتِلِينَا  
وَرَدَنَ دَوَارِعَا وَخَرَجْنَ شُعْثَا      كَامَثَالَ الرَّصَائِعِ قَدْ بُلِينَا  
وَرِثَاهُنَّ عَنِ آبَاءِ صَدَقٍ      وَ نُورِئُهَا إِذَا مِتْنَا بِنِينَا

(عمروبن کلثوم، ۱۹۹۹: ۸۵)

ترجمه: در صبحگاهان نبرد اسبهای کوتاه مو (تیزتک)، که به ملکیت ما شهرت یافته‌اند و بارها از دشمن باز گرفته شده و از شیرخوارگی نزد ما پرورش یافته‌اند، ما را حمل می‌کنند.

- در حالی که زره‌پوش بودند، وارد میدان جنگ شدند و ژولیده مو مانند گره‌های لگام که کهنه شده باشد، بیرون آمدند.

- آن اسبان را از پدران راستگو به ارث برده‌ایم و وقتی بمیریم آنها را برای پسران خویش به ارث می‌گذاریم.

### ۳. نتیجه‌گیری

توصیف یکی از مهمترین کلیدواژگان مشترک در زبان شاعر حماسی پارسی و تازی است. محور بیان حماسی بر توصیف قرار دارد به گونه‌ای که اگر توصیف را از حماسه و درپی آن از رجز بگیریم، گویی ماهیت اصلی آن را نادیده گرفته‌ایم. در معلقهٔ

\_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمروبن کلثوم

عمروبن کلثوم حرف روی در سراسر چکامه تکرار می‌شود و موسیقی رزمی و حماسی وی سرشار از صدای جنگ است به گونه‌ای که به نظر می‌رسد شاعر در میدان جنگ، شعرش را سروده است. رجزهای داستان رستم و اسفندیار در اوایل داستان طولانیتر از مراحل نهایی تراژدی مرگ اسفندیار است؛ یعنی هر چه به انجام داستان و مرگ اسفندیار نزدیکتر می‌شویم، رجزها کوتاهتر و و تندتر است. از ده مورد اغراض رجزی که بررسی شد، دو شاعر در هفت مورد برمنشی، بیان قدرت و شرح رفتار پهلوانی، نازش به نژاد و خاندان، دغدغه ننگ و نام، تضعیف روحیه، تهدید و ارباب و مرگ ناهراسی با هم مشترکند و در سه مورد تحقیر و بیان کهنتری رقیب، پند و اندرز و سازش‌ناپذیری و ستم‌ستیزی با هم اختلاف دارند. اختلاف در زمینه سازش‌ناپذیری را می‌توان به عوامل روانی و اجتماعی دو ملت مربوط دانست؛ چراکه حس انتقام‌جویی بین اعراب بسیار زیاد بوده است و شاعر هیچ‌گونه سازش و تسلیمی نمی‌پذیرد و این امور را شاید بتوان به تعصبات اعراب و عقلانیت ایرانیان ارتباط داد. از سوی دیگر در رزمنامه رستم و اسفندیار درواقع رستم سازش‌پذیر است، بنا به دلایلی که می‌داند اسفندیار مرد دین است و قطعاً کشته‌اش او سرنوشت شومی دارد. او حتی در نامه‌ای که بعد از مرگ اسفندیار به گشتاسب می‌نویسد، می‌گوید که او حتی حاضر بوده است کشور و گنج خویش را به شاهزاده بسپارد تا دست از ستیز بردارد؛ اما شاهزاده آن را نپذیرفته است؛ زیرا تقدیر بدین گونه رقم خورده بود و چاره‌ای جز آن نبود. بیان غنایم جنگی و تأکید بر آن در شعر شاعر عرب پربسامد است در حالی که در رجزهای رستم چنین امری دیده نمی‌شود. غنیمت و فدیة تفاوت فرهنگی و بومی ایران و عرب را نشان می‌دهد. زنان و ناموس مردان نماد دغدغه ننگ و نام هستند. در رجز رستم دغدغه ننگ و نام انفرادی است و از دیگر افراد یا خاندان یا زنان و مردان خاندان نامی نمی‌برد. درواقع یکی از مهمترین انگیزه‌ها و عوامل نبرد سترگ این دو قهرمان، همین دغدغه ننگ و نام است؛ اما این ننگ و نام بر سر مسائلی همچون زنان و ناموس پرستی نیست. عمروبن کلثوم در این بخش بر نقطه حساس ننگ و نام دست گذاشته است. زنان و ناموس برآیند و تجسم ننگ و نام هستند و نگاه شاعر عرب به زن در این بخش تکریمی است که با توجه به بوم فرهنگی آن مقطع تاریخی چنین نگاه مثبتی، عجیب می‌نماید. ضعف بلاغی و سست شدن زبان ادبی در رجزهای شاهنامه پیداست؛ چنانکه در شواهد دیدیم در رجزها، زبان ادبی بشدت افت می‌کند. شاید تف و تاب رزم و

۱۴۵



در فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۵، شماره ۷، بهار و تابستان ۱۳۹۹

صف آرای دو قهرمان و از سویی التهاب و انفعال نفسانی دو قهرمان، باعث چنین امری شده است. در بافت شعر رجزی عمرو بن کلثوم غیر از اسب، که حیوان محوری و بسیار کنشگر حماسی است به اقتضای بوم و اقلیم از شتر هم نام برده شده است؛ حال اینکه در رجزهای رستم فقط به اسب، آن هم رخس اشاره شده است. شتر با ارزشترین سرمایه عرب جاهلی است؛ چنانکه در بحث مرگ ناهراسی به این موضوع اشاره شده است؛ حال اینکه رخس سرمایه رستم و با ارزشترین یار و همدم اوست.

پی نوشت

1. Boasting poem
2. Climax
3. Raising action
4. Hubris
5. G. J. Frazer
6. Catharsis

#### منابع

- ابن فارس، أبی الحسین أحمد؛ *مقایس اللغة*؛ تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، المجلد الأول و الخامس، الطبعة السادسة، بیروت: دارالجمیل، ۱۹۹۱ م.
- ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ ج ۱۸، بیروت: دارصادر، ۱۳۷۹.
- ابو عمر ابن عبدالبر؛ *الإستیعاب فی معرفة الأصحاب*؛ تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*؛ تهران: توس، ۱۳۴۸.
- \_\_\_\_\_؛ *داستان داستانها*؛ تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.
- البتسانی، بطرس؛ *ادباء العرب فی الجاهلیة و صدر اسلام*؛ بیروت: مکتبه صادر، ۱۹۵۳ م.
- امیری خراسانی، احمد و اکرمی نیا، عصمت؛ «جایگاه رجز در شعر دفاع مقدس»؛ *نشریه ادبیات پایداری*، کرمان، س نهم، ش شانزدهم، ۱۳۹۶؛ ص ۴۰-۲۱.
- توحیدی، ابو حیان؛ *الذخائر و البصائر*؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۷۹.
- خطیب القزوینی، جلال الدین؛ *الایضاح فی علوم البلاغه*؛ قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۵.
- الجارم، علی و امین، مصطفی؛ *البلاغه الواضحه*؛ قم: دار الثقافة، ۱۴۱۶.
- دهخدا، علی اکبر؛ *لغت نامه*؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

- \_\_\_\_\_ بررسی تطبیقی اغراض رجز در رزمنامه رستم و اسفندیار و اشعار حماسی عمرو بن کلثوم
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله حسین بن احمد؛ *کتاب المصادر*؛ به اهتمام تقی بینش، چ دوم، تهران: البرز، ۱۳۷۴.
- سرّامی، قدمعلی؛ *از رنگ گل تا رنج خار*؛ تهران: علمی- فرهنگی، ۱۳۸۶.
- سهاد، جاسم عباس؛ «التبکیت و اسالیبه النحویه فی القرآن الکریم»؛ *مجله البحوث و الدراسات الاسلامیه*، ش ۲۷، ۲۰۱۲: ۱۷۹-۱۰۹.
- شمیسا، سیروس؛ *شاه نامه ها*؛ تهران: هرمس، ۱۳۹۶.
- شهبازی، اصغر؛ «نقش آفرینی مبالغه در تصاویر رزم شاهنامه و معلقات عربی»؛ *هشتمین همایش ملی متن پژوهی*، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، آذر ماه ۱۳۹۸: ۶۸-۴۹.
- صفا، ذبیح الله؛ *حماسه سرایی در ایران*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ضیف، شوقی؛ *تاریخ الأدب العربی، العصر الجاهلی*؛ الطبعة الثانية، القاهرة: دارالمعارف، بی- تا.
- عباس، حسن؛ *خصائص الحروف العربیه و معانیها*؛ دمشق: اتحاد الکتاب العرب، ۲۰۰۳ م
- عباس، احسان؛ *تاریخ النقد الادبی عند العرب*؛ الطبعة الرابعة، عمان: دارالشروق، ۲۰۰۶ م
- عمرو بن کلثوم؛ *دیوان عمرو بن کلثوم*؛ شرح عبدالقادر محمد مایو، سوریه: دارالقلم العربی، ۱۹۹۹
- غضنفری، کلثوم؛ «باورهای زروانی در داستان رستم و اسفندیار»؛ *مجله ادب پژوهی*، شم ۳۴، ۱۳۹۴: ص ۱۷۷-۱۵۳
- غفوری، فاطمه؛ «بررسی تطبیقی کانون روایت در شاهنامه فردوسی و مثنوی مولانا با تأکید بر داستان رستم و اسفندیار و داستان دقوقی»؛ *اندیشه های ادبی*، دوره جدید، س دوم، ش ۳، ۱۳۸۹: ص ۳۲-۱
- الفاخوری، حنا؛ *تاریخ الادب العربی*؛ تهران: توس، ۱۳۸۰
- الفراهیدی، خلیل بن احمد؛ *العين*، ج ۶؛ بیروت: مؤسسة العلمی للمطبوعات، ۱۳۶۷
- فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاهنامه*؛ براساس نسخه مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، چ یازدهم: قطره، ۱۳۸۶
- فرزاد، عبدالحسین؛ *المنهج فی تاریخ الادب العربی*؛ تهران: سخن، ۱۳۷۴
- فرع شیرازی، سیدحیدر و حاجی زاده، معصومه؛ «معلقه عمرو بن کلثوم در تفسیر قرطبی»؛ *همایش ملی بینامتنیت (التناصر)*، قم، پاییز ۱۳۹۳: ۱۰۰۳-۹۹۳
- فریزر، جورج جیمز؛ *شاخه زرین*؛ ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه، ۱۳۸۸

- قائمی، مرتضی و صمدی، مجید؛ «بررسی تأثیر چیدمان حروف در موسیقی و معنای ابیات وصفی معلقات سبع»؛ *مجله زبان پژوهی*، س سوم، ش ۶، ۱۳۹۱: ۱۱۰-۶۹
- القرشی، ابوزید محمد بن ابی الخطاب؛ *جمهره اشعار العرب*؛ دمشق: دارالقلم، ۱۹۸۶ م
- کزازی، میرجلال‌الدین؛ «ستیز ناسازها در داستان رستم و اسفندیار»؛ *چیستا*، ش ۴۶ و ۴۵، ۱۳۶۶: ص ۵۲۵-۵۱۷
- منتبی، ابی الطیب؛ *دیوان ابی الطیب المنتبی*؛ به شرح علامه عبدالرحمن البرقوقی، بیروت: دار الارقم، ۱۹۳۸
- مرادی، کتابیون و صلواتی، محمود؛ «کارکرد رجز و رجزخوانی در شاهنامه و گرشاسب نامه»؛ *فصلنامه ادب و عرفان*، دوره ۴، ش ۱۳، ۱۳۹۱: ۴۶-۳۱
- مسکوب، شاهرخ؛ *تن پهلوان و روان خردمند*؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۴
- مصطفی ابراهیم و آخرون؛ *المعجم الوسیط*؛ الجزء الاول، مؤسسه الصادق للطباعة والنشر، تهران، ۱۳۸۶
- نبی‌لو، علیرضا؛ «بررسی داستان رستم و اسفندیار برمبنای دیدگاه کلود برمون»؛ *مجله متن‌شناسی ادب فارسی*، دوره ۴، ش ۴، ۱۳۹۱: ص ۵۲-۳۳
- نفیسی، علی اکبر؛ *فرهنگ نفیسی (ناظم الاطبا)*؛ تهران: خیام، ۱۳۴۳
- سید شریف رضی؛ *نهج البلاغه*؛ ترجمه حسین انصاریان، تهران: پیام آزادی، ۱۳۶۸
- نهچیری، اصغر؛ «خصال رستم در شاهنامه؛ سیمای انسان آرمانی»؛ *مجله علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ش ۳۸، دوره دوم، ۱۳۸۳: ص ۲۱۲-۱۷۵
- الهاشمی، سید احمد؛ *جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع*؛ بیروت: دارالمعارف، ۱۹۹۹ م
- Cuddon, J. A, A Dictionary of Literary terms, London: Penguin Press 1977.